

# رؤیای آزادی زیر سُمِ ضربه‌ی اسبان یادمان امیلی دیوینسون

دایان اتکینسون



ترجمه‌ی شیرین کریمی



کمپین حق رأی زنان در سال ۱۹۱۸ میلادی پیروز شد، اما این پیروزی بدون مبارزات و جان‌فشانی‌های صدها سافرجت<sup>۱</sup> بی‌پروا به‌دست نیامد. این جستار درباره‌ی یکی از آن زنان است: **امیلی وایلدینگ دیویسون**.

دایان اتکینسون نویسنده‌ی **زنان برخیزید!** درباره‌ی زندگی خارق‌العاده‌ی زنی نوشته است که بیشتر به خاطر شیوه‌ی مرگش شناخته شده است، امیلی دیویسون در دربی سال ۱۹۱۳ زیر سُم‌های اسب پادشاه کشته شد.

در نوامبر ۱۹۰۶ امیلی دیویسون عضو اتحادیه‌ی سیاسی و اجتماعی زنان (WSPU) شد. وقتی سی‌وچهار ساله بود در مقام معلم سرخانه‌ی چهار فرزندِ سِرِ فرانسیس لیگند-بارت، نماینده‌ی لیبرال شهر تورکوی و کلانتر عالی‌گرنوال، مشغول به کار شد. تا زمانی که رابطه‌ی امیلی با اتحادیه‌ی سیاسی و اجتماعی زنان جدی نشده بود به کار برای این خانواده ادامه داد، هجده ماه بعد از کارش استعفا داد و در مقام یک مبارز به کمپین ملحق شد.



پرتره‌ی امیلی با لباس فارغ‌التحصیلی. او در کالج هالووی (روبال هالووی فعلی) و کالج سنت هیو هال آکسفورد تحصیل کرده بود.

امیلی خیلی زود دست‌اندرکارِ تظاهرات ستیزه‌جویانه‌ی سافرجت شد. در بعدازظهر ۳۰ مارس ۱۹۰۹، دورا مارسدن<sup>۲</sup> پرچم سهرنگی در دست گرفت و جلودار هیئت بیست‌ونه نفره‌ای از زنان شد، امیلی هم میان آنان بود، آنها راهی مجلس عوام شدند تا با هربرت آسکوویت<sup>۳</sup> ملاقات کنند، گرچه آسکوویت قبلاً به درخواست ملاقات جواب منفی داده بود. این زنان با همراهی یک گروه نوازنده‌ی سازهای بادی و با خواندن «سرود مارسییز» به ورودی سنت استفان<sup>۴</sup> رسیدند، اما دورا مارسدن، که قدش کمتر از ۱۵۲ سانتی‌متر بود، میان سه اسب پلیس گیر

افتاد و عصای چترش شکسته شد. یکی از سافرجت‌ها چترش را به سر یکی از پلیس‌ها زد و کلاه‌های ایمنی بقیه‌ی پلیس‌ها از سرشان افتاده بود. ده زن به جرم راه‌بندان و تعرض به پلیس دستگیر و به یک تا سه ماه حبس محکوم شدند. این اولین بار بود که امیلی دیویسون زندان را تجربه می‌کرد؛ اما آخرین بار نبود.



«نماینده نپذیرفت: شهر فرنگ سیاسی» در نمایشگاه زنان در می ۱۹۰۹ به نمایش درآمد.

نمایش گروهی از سافرجت‌ها که در ورودی مجلس عوام از نگاه آسکوییت و لوید جورج وحشت‌زده مخفی نگاه داشته شده‌اند.

سافرجت‌ها از لحظه‌ی دستگیری تا زندانی شدن مقاومت کردند. خواسته‌شان این بود که با آنها همچون زندانیان سیاسی رفتار شود، از جای گرفتن در سلول‌های جنایی سر باز می‌زدند، لباس زندان را نمی‌پوشیدند و با سرپرستان و نگهبانان زندان جنگ و جدل می‌کردند. غذا نمی‌خوردند و مقامات زندان با غذاخوردن بی‌رحمانه به آنها به «اعتصاب‌های غذا» واکنش نشان می‌دادند.

در دوم آگوست ۱۹۰۹ امیلی دیویسون، که در پرونده‌ی زندانش «ناشایست»<sup>۵</sup> توصیف شده است، از زندان هالووی برای هربرت گلدستون،<sup>۶</sup> وزیر کشور، نامه نوشت، امیلی در آن نامه رفتارش را توضیح می‌دهد. امیلی می‌نویسد او را «به اجبار» داخل سلولی انداختند، او در آن سلول هفده قاب شیشه‌ای را شکست تا اندکی هوا وارد سلول شود. بعد به سلول دیگری با شیشه‌های ضخیم‌تر منتقل شد اما باز هم توانست هفت قاب شیشه‌ای را بشکند و دستش را هم برید. آنها امیلی را برهنه کردند و پیراهن گشاد زندان تنش کردند؛ وقتی پزشک سعی کرد قلب امیلی را «معاینه» کند امیلی مقاومت کرد و به سلول مجازات منتقل شد.

او به گلدستون نوشت: «انقلاب ما انقلابی است بدون خون‌ریزی اما قاطع!» امیلی نوشت: من و دیگران «آماده‌ی رنجیم، اگر لازم باشد آماده‌ی مرگیم، اما خواستار عدالتیم!»



رفتار با زندانیان سیاسی، زیر نظر یک دولت لیبرال، ۱۹۱۴.

طرح جلد روزنامه‌ی *دِ سافرجت*، جمعه ۶ فوریه‌ی ۱۹۱۴.

امیلی به ده‌ها زندانی سافرجت که رسماً در اعتصاب غذا بودند ملحق شد. او در یکی از نسخه‌های دست‌نوشته‌ای که برای اتحادیه‌ی سیاسی و اجتماعی زنان تهیه کرده

بود گزارش روشنی درباره‌ی اعتراضاتِ صورت‌گرفته از سوی سافرجت‌هایی که در سلول‌های انفرادی محبوس بودند و در آنجا به‌زور به آنها غذا خورانده می‌شد نوشته است. در روز ۲۲ ژوئن ۱۹۱۲ تقریباً در اواخر دوره‌ی جدیدِ محکومیت شش ماهه در زندان هالووی، امیلی خودش را از بالای نرده‌ها و تور سیمی خارج سلولش از طبقه‌ی دوم پرت کرد و کف پلکان طبقه‌ی پایین افتاد.

اوایل همان روز او و سایر زندانیان خودشان را در سلول‌هایشان حصر کرده بودند، «محاصره‌ی منظمی شکل گرفت... از همه طرف صدای ضربه‌های اهرم‌ها، بلوک‌ها و میله‌های آهنی به گوش می‌رسید، نجارها با تمام قدرت درهای سلول‌ها را باز می‌کردند. محاصره با صداهای نزاع انسانی همراه شد، صدلی‌های شکنجه [برای غذاخوراندن اجباری] به جلو هل داده می‌شد و گریه‌ها و ناله‌های سرکوب‌شده‌ی قربانیان هم‌زمان با سایر صداهای دهشتناک به گوش می‌رسید.» امیلی تصمیم گرفت برای پایان‌دادن به این «شکنجه‌ی شنیع» به «اعتراضی مرگ‌آور» دست بزند.

*امیلی خودش را از پلکان بیرونی بیمارستان زندان به پایین پرت کرد، او نوشت «با تمام قدرت روی سرم فرود آمدم.» امیلی بیهوش شد، اما روز بعد مسئولان زندان از راه لوله‌ی بینی به‌زور به او غذا خوراندند.*

امیلی دیویسون در ۲۸ ژوئن ۱۹۱۲ ده روز پیش از پایان محکومیتِ شش ماهه‌اش در وضعیتی که حدود دوازده کیلوگرم وزن از دست داده بود، خسته و ویران با دو زخم بر روی جمجمه‌اش، آزاد شد. چهل و نه بار به‌زور به او غذا خورانده بودند.

*امیلی مبارزات ستیزه‌جویانه‌اش را با شکستن پنجره‌ها، آتش‌زدن صندوق‌های پستی و تلاش برای حمله به لوید جورج ادامه داد. با وجودی که امیلی مدام از اهداف جنبش سافرجت‌ها حمایت می‌کرد هرگز از سوی اتحادیه‌ی سیاسی و اجتماعی زنان در مقام یک سازمان‌دهنده استفاده نشد و تمام مقالاتی که ارسال می‌کرد در مجله‌ی سافرجت منتشر نمی‌شد.*



زندانیان سافرجت برای رژه در هاید پارک آماده می‌شوند. سال ۱۹۱۰.

امیلی دیویسون نفر دوم از سمت راست با لباس فارغ‌التحصیلی دانشگاه آمده است.

آخرین مقاله‌ی امیلی در ۲۸ مه ۱۹۱۳ در *دیلی اسکچ*<sup>۶</sup> منتشر شد. مقاله‌ی «بهای آزادی» زبانی آخرالزمانی دارد. «آمازون»<sup>۸</sup> کمال‌یافته کسی است که همه‌چیز را فدا می‌کند... تا مروارید آزادی [رأی] را برای جنس خود به دست آورد. برخی از مرواریدهای پُرپرکتی که زنان برای به‌دست آوردن آزادی آنها را می‌فروشدند... مرواریدهای دوستی، عشق و حتی خود زندگی هستند.» امیلی به «رنج مخوفی» که متحمل شده است اشاره می‌کند، از دست دادن «دوستان قدیمی و جدیدی که تمامی آنها یکی یکی به برزخ کوره‌ی آتش شعله‌ور، به سوی هولوکاستی ظالمانه برای آزادی کشیده می‌شوند.» او نوشت تا «واپسین ایثار» با خرسندی «بالاترین قیمت را برای آزادی» می‌پردازم.

امیلی پذیرفته بود که در روز دربی در بازار سالانه‌ی سافرجت و فستیوال در خیابان امپریس رومز کنزینگتون کمک کند، اما یک شب قبل از دربی تصمیم گرفت از مکان





مجسمهٔ ژان دارک در جشن و بازار تابستانی اتحادیهٔ سیاسی و اجتماعی زنان که در سال ۱۹۱۳ نمایش داده شد.

این کارت پستالی بود که پس از تشییع جنازهٔ امیلی منتشر شد.

جشن دیدن کند و با کیتی ماریون<sup>۹</sup> و دیگران درباره‌ی «امکان اعتراض در مسیر مسابقه» صحبت‌هایی کرد، اما «ظاهراً به تصمیم نهایی نرسیدند.» وقتی زنان به سوی مکان فستیوال به راه افتادند در راه مجسمه‌ی ژان دارک را دیدند که سربرهنهٔ شمشیرش را به سوی آسمان بالا گرفته بود. روی پایه‌ی مجسمه آخرین جمله‌ی مشهور ژان دارک نوشته شده بود: «بجنگ و خداوند پیروزی را ارزانی خواهد کرد.»

روز چهارشنبه ۴ ژوئن ۱۹۱۳ هوا شرحی همراه با طوفان و رعدوبرق پیش‌بینی شده بود. آن روز صبح امیلی از خانه‌ی آلیس گرین در خیابان آمیت، جاده‌ی ۱۳۳ کلافم خارج شد و پیاده به سمت اوال رفت تا خود را به تراموای ایستگاه ویکتوریا برساند، در آنجا یک بلیت برگشت برای اپسوم داون خرید. پیش از بیرون آمدن آلیس را از کاری

که می‌خواست بکند مطلع کرد. او یک پرچم سه رنگ سبز و سفید و بنفش را در داخل گتس سنجاق کرد، کلیدش، یک کیف چرمی کوچک حاوی سه شلینگ و هشت پنس و سه فارثینگ، هشت تمبر نیم‌پنی و یک دفترچه یادداشت را برداشت. یک پرچم مسافرت دیگر را داخل آستینش جا داد. وارد مسیر مسابقه شد و یک فهرست دورلینگ مسابقات اپسوم خرید.

امیلی به سوی تاننهام گرنر رفت، نقطه‌ای که مسیر طاقت‌فرسای یک مایل و نیمه از مسابقه طی شده بود و عبور از آن هم برای اسب و هم برای سوار مستلزم دقت زیاد بود. این بزرگ‌ترین رویداد در انگلستان دوران ادوارد بود. اینجا در ساعت سه بعدازظهر،

رأس هرم اجتماعی با پایه‌ی هرم دیدار می‌کرد. پادشاه و ملکه و خدم‌وحشم‌شان به مراسمی شکوه و جلال می‌افزودند که هم پذیرای قدرتمندان بود هم پذیرای طبقه‌ی کارگر.

امیلی نزدیک نرده‌ها میان فشار جمعیت ایستاده بود. به محض شروع مسابقه شانزده اسب و سوار تا پیش از بالارفتن از اولین شیب از پانزده شیب حدود ۶۰۰ متر (سه فرلانگ) مستقیم تاختند. آنمر، اسب پادشاه شروع خوبی داشت. آنمر در مسیر ۱۴۰۰ متر میدان<sup>۱۰</sup> (هفت فرلانگ) در مسافتی حدود ۱۰۰۰ متری (۵ فرلانگ) در یک سرازیری که به سمت چپ می‌چرخید از گروه عقب ماند. اسب‌های پیشرو به سمت مکانی که امیلی منتظر بود می‌تاختند. اسبان و مردان همچون برق و باد می‌تازاندند، آب دهان بود و عرق ریزان و هیاهوی سرگیجه‌آور جمعیت و چشم‌های گشادشده که به دنبال اسب‌ها می‌چرخیدند. همه در یک آن نام اسب‌شان را فریاد می‌زدند، از جا می‌پریدند و آنها را تشویق می‌کردند. دسته‌ی اسبان عقبی، از جمله آنمر نزدیک شدند. امیلی با آستین کتتش ور رفت، ناگهان با حرکتی تند از زیر نرده‌های سفیدرنگ رد شد و تاریخ را رقم زد.

دیویسون پرچم سه رنگ بنفش و سفید و سبز را قاطعانه برافراشت و رفت تا اعتراض را به عدم پیشرفت مبارزات برای حق رأی زنان به طور کل و به رفتار با خانم پانک‌هرست<sup>۱۰</sup> به طور خاص نشان دهد. او با هدف قراردادن آنمر بی‌عدالتی سنگدلانه‌ی دولت را نسبت به زنان به پادشاه جرج پنجم گوشزد کرد. امیلی دست‌هایش را بالای سرش برد و روبه‌روی سوارکار، برتی جونز<sup>۱۱</sup> ایستاد و سعی کرد افسار اسب را بگیرد. امیلی در حالی که جیغ بلندی می‌کشید زیر گرفته شد.

دیلی مریرو گزارش داد: «اسب از ناحیه‌ی سینه با زن برخورد کرد، زن میان سُم‌های در حال تاخت نقش بر زمین شد... به شدت آسیب دید... و خون از دهان و بینی‌اش جاری شد. آنمر کاملاً معلق زد و سوارکارش سقوط کرد و سخت آسیب دید.»

تماشاگرانی که در سمت چپ امیلی ایستاده بودند بی‌توجه به اتفاقی که افتاده بود چرخیدند تا مسابقه را دنبال کنند اما تماشاگران سمت راست امیلی مبهوت صحنه‌ای بودند که جلوی چشم‌شان اتفاق افتاد. قیامت شد: سوارکارانی که پشت سر جونز می‌تاختند بدوبیراه می‌گفتند و تقلا می‌کردند از زنی که به تاختگاه تجاوز کرده دور



شوند. آنمر با چند زخم روی صورت و بدنش از تاختن باز ایستاد، ظاهراً موقع معلق زدن صدمه ندیده بود.



### روزنامه‌ی دیلی اسکچ، ۹ ژوئن ۱۹۱۳

تیتربک: مرگ امیلی دیویسون، زنی که اسب دربی پادشاه را متوقف کرد، او اولین زنی است که برای حق رأی زنان جان داد.

سرتاسر قلمرو پادشاهی خواهان گزارش‌های خانواده‌ی سلطنتی و روز دربی بودند، به همین دلیل آن روز در اپسوم چند دوربین فیلم‌برداری کار می‌کرد. تصادم مرگ‌آسای امیلی در دوربین‌ها ضبط شد و تاریخ بر روی بیست فوت نیترا ت نقره ثبت شد. امیلی مشهورترین سافرجت و قهرمان تمام زنانی شد که برای برابری مبارزه می‌کردند. صد سال است که حرکات منقطع او بر روی فیلم برفکی سیاه و سفید ظاهر می‌شود. نماهای

فیلم او تبدیل به عکس شد و در روزنامه‌های فردایِ روز دربی منتشر شد. در نیومارکت امیلی را «آن سافرجت بدذات» می‌نامیدند؛ در هشتم ژوئن در اتاقی که پرچم‌های سبز و سفید و بنفش به دیوارهایش آویخته شده بود امیلی بر اثر جراحات وارده در میان حلقه‌ای از سافرجت‌های محافظ از دنیا رفت.

نامه‌ای از طرف مادر بهت‌زده‌ی امیلی بر روی میز کنار تختش قرار داشت: «نمی‌توانم باور کنم که تو بتوانی به چنین کار وحشتناکی دست بزنی. حتا برای حق‌وحقوقی که می‌دانم تمام قلب و روح را وقفش کرده‌ای و در ازای کاری که می‌کنی هیچ چیزی به تو داده نشده است. اینک فقط می‌توانم امیدوار باشم که خداوند لطف کند جان و سلامتی‌ات را به تو برگرداند و آینده‌ای بهتر و روشن‌تر برایت رقم بزند.» آنجا تعدادی کارت از طرف دعاگویان، نامه‌ای از طرف حامیِ مجنونی در تیمارستان بانسِتِد و دو نامه‌ی خصم‌آمیز، یکی از طرف «مرد انگلیسی» که امید داشت امیلی آنقدر «زجر» بکشد تا بمیرد: «به نظر من تو شخصی هستی که لیاقتِ زندگی نداری... و من دلم می‌خواهد فرصت بیایی تا از گرسنگی بمیری یا آنقدر کتک بخوری تا جان بدهی.»

در ۸ ژوئن مراسم باشکوه اتحادیه‌ی اجتماعی و سیاسی زنان آغاز شد. برای «جان‌فشانی نجیبانه‌ی» امیلی و برای ادای دین به «یک سلحشورِ بر خاک افتاده»، «یک رفیق دلیر» و «مبارز» مراسم تشییع برگزار شد.



مراسم تشییع پیکر امیلی وایلدینگ دیویسون، ۱۴ ژوئن ۱۹۱۳

در تصویر برفی دسته‌جمعی حمل می‌شود که روی آن پیام مبارزه نوشته شده است: «بجنگ و خداوند پیروزی را ارزانی خواهد کرد.»

در روز شنبه ۱۴ ژوئن ۱۹۱۳، محافظانی ویژه، که از نزدیک‌ترین دوستان امیلی بودند، پیکرش را از افسوم به سوی ایستگاه راه‌آهن ویکتوریا آوردند. شش هزار زن از جاده‌ی کاخ باکینگهام به سوی مراسم تشییع جنازه‌ی امیلی دیویسون در کلیسای سنت جورج بلومزبری حرکت کردند. ده گروه از نوازندگان سازهای بادی پشت سر هر دسته از مشایعت‌کنندگان مارش عزا می‌نواختند.

السا هاووی<sup>۱۲</sup> لباس ژان دارک بر تن کرده بود و سوار بر اسبی سفید تابوت را همراهی می‌کرد و دو گروه از کسانی که در اعتصاب غذا بودند پشت سر نعش‌کش که مملو از حلقه‌های گل بود راه می‌رفتند.

آخرین جمله‌ی ژان دارک بر روی پرچم‌هایی از جنس ابریشم بنفش نوشته شده بود: «جنگ و خداوند پیروزی را ارزانی خواهد کرد.» مرکز لندن از کار افتاد.



مشایعت کنندگان مراسم تشییع دیویسون

\*\*\*

این مقاله برگزیده‌ای از کتاب *زنان برخیزید! زندگی درخور اهمیت سافرجت‌ها*<sup>۱۳</sup> نوشته‌ی دایان اتکینسون است که در وبسایت موزه‌ی لندن منتشر شده است. انتشارات بلومزبری کتاب اتکینسون را منتشر کرده است، این کتاب بیوگرافی جمعی از اعضای جنبش سافرجت است و بر زندگی بیش از صد زن که از سال ۱۹۰۳ تا ۱۹۱۴ در مبارزات ستیزه‌جویانه شرکت داشتند نور می‌تاباند.

متن اصلی این مقاله در *وبسایت موزه لندن* منتشر شده است:

'That malignant Suffragette': remembering Emily Davison

<sup>۱</sup> سافِرجِت (Suffragette) از ریشه لاتین سوفراژوم *suffragium* به معنی «حق رای» یا «طرفدار حق رای زنان» می‌آید. اصطلاحی است که به اعضای جنبش زنان اواخر سده‌ی نوزدهم به‌خصوص در بریتانیای کبیر اطلاق می‌شود که تحت تأثیر روش‌های اعتراضی روسی بودند مثلاً از اعتصاب غذا برای احقاق حقوق خود استفاده می‌کردند. کلمه‌ی سافرجت عموماً شامل ستیزه‌جویان در بریتانیای کبیر است که عضو اتحادیه‌ی اجتماعی و سیاسی زنان بوده‌اند اما به‌طور مشخص به زنان فعال در جنبش حق رای اطلاق می‌شود.

<sup>۲</sup> Dora Marsden

<sup>۳</sup> Herbert Asquith

<sup>۴</sup> کاخ وست مینستر یا ساختمان پارلمان انگلیس سه ورودی جداگانه دارد، ورودی سنت استفان مخصوص بازدیدکنندگان معمولی است.

<sup>۵</sup> bad

<sup>۶</sup> Herbert Gladstone

<sup>۷</sup> The Daily Sketch

<sup>۸</sup> اسطوره‌ی آمازون از اساطیر زن یونان باستان است و قبیله‌ی آمازون‌ها زنان جنگجویی بودند که هیچ مردی را به جمع خود راه نمی‌دادند.

<sup>۹</sup> Kitty Marion

<sup>۱۰</sup> Mrs Pankhurst

<sup>۱۱</sup> Bertie Jones

<sup>۱۲</sup> Elsie Howey

<sup>۱۳</sup> Rise Up, Women! The Remarkable Lives of the Suffragettes